

گفت‌وگو با سارا سالار درباره رمان «هست یا نیست؟»

# نصم را بگیر

◀ رمان «احتمالاً گم شده‌ام» اثر همین نویسنده یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های ایرانی دهه گذشته بود که در نهایت برنده جایزه گلشیری نیز شد



عکس: مهدی جان‌پور

وقتی نویسنده برش‌های زمانی از دو برهه زندگی یک‌زن را به می‌کشد، به ذهن من این‌طور می‌رسد که لابد عمدی در کار بوده است. لابد روی این تقابل‌های زمانی تعمد داشته است. رمان شما همان‌طور که خودتان اشاره می‌کنید درباره مسائل دیگری هم هست اما یکی از مؤلفه‌های محوری آن، بحرانی است که صحبتش را کردم؛ والا چرا باید دایما رفت و برگشت‌های زمانی در رمان ایجاد کنید؟ خودتان مسأله زمان را پررنگ کرده‌اید نه من! فرم رمان شما ناخودآگاه دارد تأکید می‌کند که «زمان» را در من جدی بگیر. اگر به شکل خطی روایت می‌کردید، بحران میان‌سالگی آنقدر به چشم نمی‌آمد، اما وقتی بخش‌های میان‌سالگی زن را به شکل کات‌های پشت‌هم وصل می‌کنید به بخش‌های جوانی، چنین برداشتی گریزناپذیر است، ضمن اینکه زاویه دید یکی از مسائل مهم رمان است. به بنده حق بدهید که میان‌سالگی این زن را مهم‌تر بدانم، چون خودتان با روایت «اول شخص» روی آن تأکید کرده‌اید. اصلاً چرا بخش‌های جوانی را با «سوم شخص» روایت کرده‌اید و بخش‌های میان‌سالگی را با «اول شخص»؟ همین مسأله نشان نمی‌دهد که میان‌سالگی این زن مهم‌تر است؟

البته که زمان و گذشته زمان مهم است، به‌ویژه به دلیل تغییراتی که طی این سال‌ها زن کرده است. یکی از دلایل غیرخطی بودن داستان و گذاشتن زمان‌های گذشته و حال کنار یکدیگر، نشان دادن همین تغییر است. مثلاً زن در گذشته دایم احساس باشخصیت بودن و محترم بودن دارد اما در زمان حال این احساس را مستخره می‌کند یا مثلاً در زمان گذشته خاله و داییش را قضاوت می‌کند که پدربزرگ را کتک می‌زدند و در زمان حال به خودش هم می‌توید که مگر خودش از پدربزرگ خجالت نمی‌کشید و مگر خودش اگر دستش می‌رسید پدربزرگ را کتک نمی‌زد و خیلی مثال‌های دیگر. همان‌طور که قبلاً گفتیم داستان سوم‌شخص و غیر خطی شروع شد و وقتی زن خودش را انداخت وسط که باید در زمان حال باشد، به دلیل همین تغییراتی که کرده اول شخص می‌شود تا بتواند حدیثش را در زمان حال صمیمی‌تر و راحت‌تر بگوید و البته که در این داستان میان‌سالگی هم مهم است. میان‌سالگی بخشی از زندگی زن است که معمولاً به مرور کردن سال‌های گذشته می‌پردازد و دنبال پذیرش جدیدی از خودش است.

در پایان دوست دارم به یک سوال فراتر هم جواب بدهید. اینکه چرا رمان می‌نویسید؟ اغلب با داستان کوتاه شروع می‌کنند و بعد رمان چاپ می‌کنند. شما تا به حال دو کتاب چاپ کرده‌اید و هر دو هم رمان.

کار سخت و طاقت‌فرسای است. من هم با داستان کوتاه شروع کردم. زیاد هم نوشتم اما از داستان‌های کوتاه‌تر راضی نبودم. احساس می‌کردم تصنیف هستند. انگار نمی‌توانستم در داستان کوتاه خودم را رها کنم و حرفم را بزنم، برای همین تصمیم گرفتم بلند بنویسم. فکر کردم شاید به فضای بیشتری برای حرف زدن احتیاج دارم و خیلی تجربه جیبی بود؛ هم سخت، هم واقعا لذت‌بخش. این که آدم از ترکیب واقعیت و تخیل خودش دنیایی بسازد که مجبور بشود یک سالی در آن دنیا زندگی کند، هیجان‌انگیز است. به‌ویژه اینکه خود آدم هم بعضی چیزها را نمی‌داند و در مسیر همراه با روی، آن چیزها را پیدا می‌کند و می‌فهمد.

## مادر م را به تو می‌سپارم



خانم کیونگ سوک سوگنامه‌ای برای تمام مادرانی است که آنان را وقتی، جایی و به سببی گم کرده‌ایم. رمان «مادر م را به تو می‌سپارم» از سوی نشر کتابسرای تندیس روانه بازار کتاب شده است.

کتاب «مادر م را به تو می‌سپارم» اثر شین کیونگ سوک نویسنده کره‌ای، ترجمه علی‌اکبر قاضی‌زاده، در فصل روایان مختلفی دارد. ماجرای داستان، درباره مادری است که به دلیل فراموشی در یکی از ایستگاه‌های اتوبوس ستول گم می‌شود. روایت روایان مختلف به «مادر» نگاه می‌کند. در این رمان نویسنده از زوایای مختلف و به روایت روایان مختلف به «مادر» نگاه می‌کند. اغلب روایان، فرزندان این مادر هستند و نویسنده به بهانه گم‌شدن شخصیت مادر، مراحل مختلف زندگی او از زمانی که دختری بوده تا زمان ازدواجش و بعدها بچه‌دارشدن را بیان می‌کند. دربخشی از نوشته مترجم بر این کتاب می‌خوانیم: «فقط این نیست که مادری گم شده باشد و اهمل خانه هم‌زمان با جست‌وجوی او، یادمان‌ها و نقش‌های او در زندگی‌شان را هم مرور کنند. ماجرا بر سر زوال ارزش‌های سنتی و خانوادگی در جامعه‌ای است که به سرعت گسسترش می‌یابد و با همان شتاب از خود دور می‌شود.» شاید بتوان گفت، رمان

عکس: کتابسرای تندیس

## عمارت آزادی



نخستین اثر از نویسندگان نسل بیت در ایران با عنوان «ولگردهای دارما» نوشته جک کرواک بود. کتاب «عمارت آزادی» را نشر روزنه در شمارگان ۱۰۰۰ نسخه با قیمت ۵هزار تومان به چاپ رسانده است.

«عمارت آزادی» کتابی است مشتمل بر ۶ داستان از نویسندگان بزرگ انگلیسی‌زبان که با ترجمه فرید قدیمی به تازگی از سوی نشر روزنه روانه بازار کتاب شده است. اهمیت برخی از این نویسندگان هنوز در ایران مشخص نشده؛ به‌ویژه نویسندگانی مثل اچ‌ایچ. مونرو (ساک)، ویلیامز و رینگ لاردنر. از بعضی از آنها تقریباً هیچ کاری به فارسی ترجمه و منتشر نشده؛ مثل اودورا ولتی. به جز اهمیت این داستان‌ها در ادبیات انگلیسی و ادبیات جهان، وجه مشترک آنها طنز کم‌ظنبری است که در همه این داستان‌ها وجود دارد. از فرید قدیمی پیش از این ۳ رمان تالیفی به نام‌های «مایا با قصه آپارتمانی در خیابان کریم‌خان»، «دومینات یا مامان اون زنه رو که داره می‌دونه می‌بینی؟» و «زن‌ها در زندگی من با دلف مبد دلفی» منتشر شده است. او ترجمه بیش از ۱۰ کتاب از شاعران و نویسندگانی همچون والت ویتمن، جک کرواک، هنری میلر، آلن گینزبرگ، اوسپین ماندلشتام، امیری باراکا... را نیز در کارنامه خود دارد. آثار دیگر ترجمه او که در سال گذشته مورد توجه اهالی ادبیات قرار گرفت، انتشار

عکس: نشر روزنه

## زرد کادمیوم و داستان‌های دیگر



در جامعه سنتی می‌پردازد و «در بازار چینی‌ها» و «واحد سیزدهم» انسان‌هایی تنها و آشفته‌به‌دنبال راه‌هایی بی‌مقصد برای پیدا کردن سرنخ‌را حل معماهای لاینحل زندگی و نجات از هزار توهایی درونشان می‌گردند و راهی نمی‌یابند.

زرد کادمیوم مجموعه داستان مرسده کسروی نویسنده جوان گیلانی است که اخیراً از سوی نشر ثالث روانه بازار کتاب شد. این کتاب ۱۰۵ صفحه دارد و مشتمل بر ۱۱ داستان کوتاه است. داستان‌های این مجموعه از داستان «اتاق آخری» که بیشتر از ۲۰ سال پیش‌ها که از داستان‌های تازه نگارش شده نویسنده است، طی ۳ سال و اندی جمع‌آوری شده‌اند. داستان‌های این مجموعه بیشتر حول و حوش مسأله زنان در جامعه نیمه مدرن نیمه‌سنتی امروز ایران برسه می‌زند. تصاویری که از زندگی زنان جامعه امروز در داستان‌های این نویسنده در مجموعه زرد کادمیوم دیده می‌شود، گوشه‌گوشه‌هایی از زندگی طیف‌های کاملاً متفاوت جامعه زنان از زنان مدرن و آگاه به حقوق مدنی‌شان در داستان «راه» و «زرد کادمیوم» تا زنان درگیر در مرز سنت و مدرنیته در داستان‌های «محبوبه‌های شب» و «سپیده» و «وروره» تا زنان مانده در آن طرف مرزهای سنت در داستان «پیشانی نوشت» را در بر می‌گیرد. «اتاق آخری» به دغدغه بلوغ زن

عکس: نشر ثالث

داستان، داستان تردید است یا بهتر است بگویم رسیدن به تردید است. در هر فصل شرایط زن چه عینی و چه ذهنی تغییر می‌کند و نهایتاً از قطعیت به عدم قطعیت می‌رسد. مثلاً در بخش اول احساس می‌کند از اقوام و فک و فامیل فاصله ذهنی زیادی گرفته است. خودش را خانم و باشخصیت تصور می‌کند و به بقیه با دیده تحقیر نگاه می‌کند اما همین زن در بخش سوم توی آسانسور به چنان غلط‌کردنی می‌افتد که می‌گوید باید معذرت بخواهد باید از همه آن‌هایی که قضاوتشان کرده، معذرت بخواهد ولی باز در زمان حال می‌بینیم که چیزی بین این دو حال است، نمی‌داند که می‌تواند قضاوت کند یا نمی‌تواند.

اما به نظر من وقتی نوشتید «هست یا نیست؟» دیگر کاری به رمان نداشتید. نویسنده اینجا دارد از نویسنده بالاتر می‌پرسد: از کسی که سر نوشتت او را می‌نویسد. اینجا دیگر سوال «هست یا نیست؟» از حالت سوال بیرون آمده و تبدیل به یک استنهایم‌انگاری شده است. احساس کردم نویسنده و مخاطب و متن، همه جواب را می‌دانند و فقط دارند اعتراض می‌کنند که «چرا دنیا جای امنی نیست؟» اما در مجموع اصراً نمی‌توانم بگویم که «چرا دنیا جای امنی نیست؟» اما در مجموع است این فکر تنها برای من پیش آمده باشد، اما در ادامه می‌خواهم از یک تغییر بزرگ بپرسم. برای کسی که کار اولش با استقبال مخاطبان همراه بوده، نوشتن کار دوم دشوار است تا جایی که حتی از آن با عنوان «سندروم رمان دوم» یاد می‌کنند. حالا با وجود این دست‌نویس، چطور شد در شیوه‌روایت هم دست بردید؟ یعنی چرا بسا دو زاویه دید روایت کردید؟ در هر حال احتمال ریزش مخاطب در این شیوه‌های روایی بالاست.



همون طور که گفتید، نوشتن کار دوم بعد از استقبالی که از کار اول شد، واقعا سخت و ترسناک بود. خیلی سعی می‌کردم اصلاً دیگه به کار اول فکر نکنم اما شدنی نبود و بعضی وقت‌ها این فکر نکند کار خوب از آب در نیاید، خیلی بازارنده و مأیوس‌کننده بود اما خوب بالاخره نوشتم. وقتی «هست یا نیست؟» را شروع کردم، در ابتدا یک داستان کاملاً خطی بود. زنی که بعد از ۱۰ سال دوری از شهری که در آن بزرگ شده، برای مرگ مادر بزرگش دارد به آن شهر برمی‌گردد. یکی دو فصل که نوشتم یک مرتبه خود زن پرید وسط و خواست که در زمان حال باشد و بتواند در مورد گذشته‌اش نظر بدهد و قضاوت‌هایی بکند. این اتفاق خیلی ناخودآگاه بود. با سوم شخص شروع کرده بودم و زن در زمان حال خواست که اول شخص باشد تا بتواند نسبت به گذشته‌اش احساس نزدیکی و راحتی بیشتری با مخاطب داشته باشد. در این شرایط دیگر نمی‌دانم به فکر مخاطب هستم یا به فکر خودخواهی نویسنده. فقط می‌دانم باید سعی کنم داستان را صادقانه بنویسم.

زیادی داشته باشد، نویسنده خودخواهی خودش را ترجیح می‌دهد و البته حتی در این شرایط اگر نویسنده صادقانه بنویسد، باز هم مخاطب می‌تواند با کار از تباطر برقرار کند. در مورد پایان داستان اصولاً پایان‌های باز را به پایان‌های بسته ترجیح می‌دهم. به نظر من داستان عین زندگی است که پایان بسته برایش یعنی مرگ و تا وقتی زندگی هست و هنوز مرگ نرسیده، کمی امید برای ادامه را ترجیح می‌دهم به ناامیدی.

مقصود این بود که می‌توانستید زن را تا ورطه جدا شدن از سینا جلو ببرید. می‌توانستید این خانواده را مضمحل کنید. اصلاً جایی که روایت از دست زندگی، همسرش و حتی پسرش خسته است، می‌توانستید او را تا جایی بکشانید که بن‌ذریز بر همه چیز. اما خوب، رمان را در شکل

عکس: نشر ثالث